



هلسم بغورید که تنها حقیقت را بازگو می‌کنید و بر این گواه دست خود را بالا ببرید...
 خیال‌پروری بی‌فایده است، هیچ شاعری قادر نیست آن را به طور کامل بازگو کند.
 در حافظه بعضی‌ها همه چیز در هم آمیخته و یا این که اصلاً چیزی به یاد نمی‌آورند.
 سال‌ها از آن موضوع می‌گذرد و تا به حال هیچ‌کس در این باره چیزی ننوشته است!
 دیگران جرأت نمی‌کنند که در مقابل دوربین‌های تلویزیون یا نگاه خبرنگاران، افسانه‌یی را که اجازه داده بودند به اثبات برسد، بزرگ شود و توسعه بیابد، مغدوش سازند.
 آنان چون مؤمنان به یک عقیده کهنه می‌کوشند معبدشان را زیر پوششی رنگین پنهان کنند.
 در زمان ناپدید شدن سنت آگزوپری، تحقیق و تجسس در مورد مرگ یک خلبان و یا عوامل پرواز به عمل نمی‌آمد.
 تاکنون هم هر اظهار نظری از سوی شاهدان شنیده شده گویی موضوعی را مخفی می‌کنند و فقط سعی دارند جسد لهرمانشان را در جامه شکوه و بزرگواری که شایسته او باشد بپوشانند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 کتابخانه مرکزی و اطلاعیه‌های کتابخانه‌ها
 کتابخانه مرکزی و اطلاعیه‌های کتابخانه‌ها

روزی که سنت آگزوپری در آسمان ناپدید شد

مرگ آنتوان
 دو سنت آگزوپری
 به روایت
 ژول روی
 Jules roy

ترجمه نویسه کیانی فرد

کاپیتان گاووال Gaville، که امروز درجه ژنرالی دارد خود را تا حدودی مستول مرگ سنت اگزوپری می‌داند، بدون این که جرأت اعتراف به آن را داشته باشد، چرا که در آخرین جلسه انتخاب خلبانان پرواز شرکت نکرده، در حالی که حتی با حضور گاووال نیز سنت اگزوپری باز هم رفته بود چرا که نام او در لیست خلبانان در حال آماده باش برای پرواز ثبت شده بود. گاووال این را می‌دانست و جلسه انتخاب را لغو نکرد، با وجودی که در نیمه‌های شب یکی از خلبانان آمریکایی، از ارتش هوایی همسایه لایتینگ Lightning، در ۶۰ مایلی زمین مورد حمله واقع و نابود گشته بود.

این جا یا جای دیگر، شکار آشکار خواهد شد، بدون این که از ماکاری ساخته باشد. و حتی اگر گاووال تصمیم داشت مانع پرواز آنتوان شود، نمی‌توانست در مقابل خواهش‌ها و التماس‌های دوست خود مقاومت کند، ولی تمام این دلایل باعث نمی‌شوند گاووال خود را در قبال مرگ آنتوان مقصر نشانسد و در نتیجه تمام حقیقت را بازگو کند. منی که دوست گاووال هستم چگونه او را به گفتن حقایق وادارم؟

زنی که آنتوان به همسری برگزیده بود، برخلاف خواسته شوهرش، به آن چه در چمدان کوچک دست‌نوشته‌هایش بود، پی می‌برد. زنی که وی به او تعلق خاطر و وابستگی داشت آن قدر قوی نبود که او را در زندگانی خود نگه دارد، هیچ کدام از آن‌ها نیز نمی‌دانند و نمی‌توانند همه چیز را بازگو کنند و در ضمن هیچ اعتباری بر این نیست که آن چه آن‌ها باور دارند حقیقت باشد و باز هم سخت‌تر اگر خود ماجرا را بازگو کنند، چگونه می‌توان آتسانی را با این پرسش‌ها تحقیر کرد که آیا او واقعا مرد بود یا چرا خود را به دست نامیدی سپرد؟ او را بزرگ می‌داریم چرا که او می‌دانست که چگونه خریدی‌ها را عظمت و شکوه بخشد و ضعف‌ها و حقارت‌ها را تبدیل به افتخار و بزرگواری کند. معبد او را در جنگل از دیدگان پنهان شده و حتی

منهدم گشته تا بدانجا که دیگر آثاری از ردپای خدا را نمی‌توان یافت. او کجا دعا می‌خوانده؟ کدام پنجره را برای دیدن آسمان ترجیح می‌داده؟ دست او برای آخرین بار در کدام دستی فرار گرفته؟ آیا ممکن است این تصویری که با دقت بسیار از طریق شواهد و قراین بازسازی شده در نهایت چهره‌ی ساختگی بیش نباشد؟ آن چه مسلم است، سنت اگزوپری در انجام مأموریتی با هواپیمای لایتینگ P-38، در گذشته است، هیچ کس نمی‌داند او چطور مرده است و تا زمانی که جسد او به دست نیاید هیچ آرامگاهی جز گستره زیبای دریای، کوه و یا آسمان شایسته تابوت خالی چنین قهرمان یا خدایی نخواهد بود.

برای آنتوان همه چیز ساده است، و افسانه‌ی که به زندگی او الصاق شده آن چه را که او شخصا با دست‌های انسانی‌اش خلق کرده، از بین خواهد برد.

او همانند یک شوالیه صحرانشین زندگی کرد، رنج کشید و در عصر شارل دوگل Charles De Gaulle و فیلیپ پتن Philippe Pétain در گذشت. ما نمی‌دانیم که او در آخرین لحظات زندگی‌اش به چه می‌اندیشیده و چه فریادی سر می‌داده، اگر چه آخرین نامه‌هایش را در اختیار داریم، اما با هر آن چه خاطره او را در ذهن مان مزین کنیم و بناهایی را به یادبودش بالا ببریم، باز تنها کتاب‌ها و شخصیت‌هایی را که او آفریده باقی خواهد ماند. کولاک و بوران‌ها در خلال قرن‌ها گرنده‌ها و کوه‌های مرتفع را خواهند برید و سیلاب‌ها راهی به سوی او ترسیم خواهند کرد. و این نویسنده بزرگ با آثارش خواهد زیست، به همان گونه که بود، منسلط بر آب‌ها و دشت‌ها، پیشی گرفته از دیگران در لمس اشعه خورشید و باقی‌مانده‌ی بی‌نور وقتی تمام دره‌ها غرق در تاریکی شده‌اند. ستاره‌ها در درازا بلندترین قله کوه‌ها، خود را از چهره او نمایان می‌سازند...

سنت اگزوپری در میان افراد خانواده بزرگش، گروه تجسسی ۲/۳۳، در تونس خوشحال است. فضای تونس همانند یک شهر دور افتاده و در عین حال شلوغی است

که لذت حمام گرفتن در ساحل دریا و گرمای نمناک تابستان به آن تعادل می‌بخشد و دیگر هوای زهرآلود الجزایر استشمام نمی‌شود، جایی که ژنرال دوگل از دیدن وی امتناع می‌ورزد و زمانی که در می‌یابد که او گوشه‌گیری اجباری را برگزیده پیغام می‌دهد به اگزوپری بگوید که همان جا بماند، او تنها به همین کار می‌آید که در گوشه‌ی بنشیند و ورق بازی کند... او از این اتهام بدخواهانه زجر می‌کشد در حالی که فقط مصالحه و آشتی را در بین فرانسویان تبلیغ می‌کرد.

در ژانویه ۱۹۴۴ به دوستی می‌نویسد:

من زندگیم را تلف می‌کنم، من هرگز چنین احساس خفت و بی‌یهودگی نداشتم و این وحشتناک و بی‌رحمانه است. در ضمن جرم من هنوز همان است که همواره بدان متهم بودم: من به آمریکایی‌ها ثابت کردم که ما می‌توانیم فرانسوی‌های اصیلی باشیم، ضد آلمان، ضد نازی، و نیز رأی ندادن به جناح گلیست‌ها برای دولت آینده فرانسه...

در ۳۰ ژوئیه او اضافه می‌کند:

کلماتشان کلافه‌ام می‌کند، این ظاهرسازی و فریب‌هایشان عذابم می‌دهد، این بی‌شرافتی‌شان کلافه‌ام می‌کند، بحث و مشاجرات قلمی‌اشان عذابم می‌دهد و از اثر و هدفشان چیزی نمی‌فهمم. هدف، زنده نگاه داشتن کتابخانه کارپانتراس Carpantras برای حفظ میراث فرهنگی فرانسه است، برهنه با هواپیما گردش کردن است، به کودکان خواندن آموختن است، پذیرفتن این که در قالب یک نجار* ساده کشته شدن است...

در الجزایر اشخاصی که با ظاهرسازی دروغین خود باعث شده‌اند سنت اگزوپری آن‌ها را باور کند، او را با زیرکی ناامید می‌کنند در حالی که بایستی شب و روز به او یادآوری شود که در میان همه تنها اوست که به حقیقت آگاه است. و معلوم نیست چه کسانی به او گوشزد می‌کنند که مخالفتش با ژنرال دوگل جرم بزرگتری را برایش رقم می‌زند... در عوض او در تونس

نزد همه عزیز است. سفیر فرانسه، ژنرال مست M&B و همسرش او را به منزل خود دعوت کرده و توجه و محبت فراوان به او نشان می دهند.

آنتوان در حضور دوستانش در تونس خود را تسلیم شده اعلام می کند و این اعتقاد خود را بازگو می کند که زمان زیادی برای زندگی در پیش ندارد، چرا که حرفه یک خلبان حرفه‌یی بسیار دشوار می شود و شکاری‌های ارتش هوایی آلمان برای بازگشت هواپیماها کمین کرده‌اند تا به آن‌ها حمله کنند.

می‌سر شمشیت‌ها Messerschmitt**، مجهز به موشک‌هایی هستند که به آن‌ها قدرت این را می‌دهد که در عرض یک دقیقه هدف خود را نابود کنند. او به مادام مست می‌گوید: «... روزی من دیگر بر نمی‌گردم و شما دیگر مرا نخواهید دید...» بی آن‌که در آهنگ صدایش هیچ گونه تلخی و تأثیری احساس شود. او همانند شازده کوچولویش اعلام می‌کند که به زودی ناپدید خواهد شد و به سیاره خود باز خواهد گشت. و به تدریج سنت اگزوپری با شازده کوچولو، همانند می‌شود و این افسانه ساخته شده با روح و روان مبدل به واقعیتی ذاتی می‌گردد.

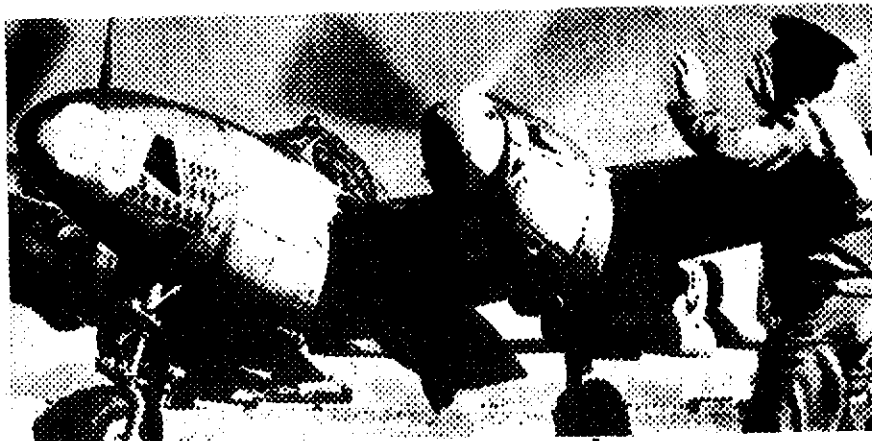
خانم ژنرال مست حیرت‌زده، این حس قلبی مبهم و تاریک سنت اگزوپری را به اطلاع شوهرش می‌رساند، باور او برحق است که باید کشور، جلوی از دست رفتن مرد بزرگی چون او را بگیرد.

به این ترتیب ژنرال مست محرمانه با گاووال مذاکره می‌کند و به اطلاع او می‌رساند که پایان جنگ نزدیک است و سنت اگزوپری باید زنده بماند. هر دو تأکید می‌کنند که او به اندازه کافی خدمت کرده است و دیگر جایی او در این حرفه، نیست.

گاووال همچون مردانی است که سنت اگزوپری دوست می‌داشت، صادق و متواضع و از آن‌ها به عنوان رفیقان پست‌هوایی خود یاد می‌کرده، او در فلسفه سررشته‌یی ندارد ولی با هواپیما و شغل خود کاملاً آشناست و هر پست‌خلبانی خود به عنوان آقای جنگ شناخته می‌شود.

هنگامی که آنتوان در سال ۱۹۲۹ به تجسس‌های پروازی ۲۸۳ می‌رسد گاووال تنها او را به اسم می‌شناخته بدون این که یک خط از نوشته‌های او را خوانده باشد. از آن پس او غرق در کتاب‌های سنت اگزوپری می‌شود و این روشنفکری را که می‌توانست به راحتی در منزل بماند و وارد عملیات نشود، مورد ستایش بسیار قرار می‌دهد و افتخار می‌کند که نقش مریی نویسنده زمین انسان‌ها را، قبل از فرستادن وی برای مأموریت‌های پوتر ۶۳ برعهده دارد.

در این لرتش بی‌عاطفه، سنت اگزوپری بیشتر از تمام افسران به گاووال نزدیک می‌شود چرا که گاووال



آخرین پرواز، ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۴ ساعت ۸:۳۰

برخلاف عادت همیشگی سرگرم نوشتن نیست. او با لباس رسمی روی تخت خود دراز کشیده و سیگار می‌کشد، گاووال سعی دارد بفهمد که او با چه ترفندی با یک موتور از کار افتاده به زمین نشسته است.

آنتوان توضیحات مبهم و سردرگم می‌دهد و سعی می‌کند پنهان کند که بر فراز دره پو مورد حمله هواپیماهای شکاری قرار گرفته و این که از این حمله جان سالم به در برده معجزه‌یی است. گاووال اعتراف می‌کند که چندین بار از برابر رگبار هواپیماهای شکاری عقب‌نشینی کرده و کوچکترین خرابی و کمبود اکسیژن می‌توانست آمبولی ریه در او ایجاد کرده و منجر به مرگ وی شود. آنتوان تحمل می‌کند تا حرف‌های گاووال به پایان برسد، سپس به آرامی پاسخ می‌دهد که حتی تصور بازماندن و ادامه ندادن را نمی‌تواند تحمل کند. و در آخرین مأموریت جنگی به گاووال می‌گوید که در این مأموریت ناپدید خواهد شد و می‌افزاید این موضوع برایم خوشایند است. او به دوستش توصیه می‌کند که مانع از انجام مأموریت نشود.

سرنوشت او این چنین رقم خورده و او خود نیز دیگر تاب تحمل فجایع ملی و جهانی را ندارد. در همان شب، او با نگاه‌هایی پنهان در پشت دود سیگار، در حالی که دست‌های خود را زیر چانه‌اش قرار داده به طور خلاصه برای گنووال توضیح می‌دهد که چرا می‌جنگیده و چرا از مرگ بیمی ندارد، سپس با چلبکی از تخت برخاسته، خاکسترهای سیگار را از لباس خود می‌زداید و چمدان کوچک حاوی دست‌نوشته‌هایش را برمی‌دارد، شماره رمز قفل آن را به گاووال نشان می‌دهد و سپس آن را به او می‌سپرد و از او درخواست می‌کند که پس از مرگش چمدان را به دوستی که به وی معرفی کرده برساند.

او می‌گوید: «... من از تو یک خواهش دارم، بقیه را به عنوان یک لطف بزرگ از تو تقاضا می‌کنم. تو نمی‌توانی...» در این جا از گفتن باز می‌ماند و روی خود را از او برمی‌گرداند، او نمی‌تواند این حرف خود را ادامه

حقیقتی مقدماتی را برای او مجسم می‌کند: او چنان پرواز می‌کند که گویا زمینی را شخم می‌زند و با شناخت فطری که از زمین و آسمان و گاوآهنش دارد، همانند انسانی ساده با ترفندهای خاص خودش رفتار می‌کند، از طرفی دیگر، او از سنت اگزوپری چنان مراقبت می‌کند که مریی سوارکاری از شوالیه‌اش. او را برای مأموریت‌هایش آماده می‌گرداند، به او لباس می‌پوشاند، او را مجهز می‌کند، به او کمک می‌کند که در پست هوایی خود را جابه‌جا کند، موتورهای هواپیماش را گرم می‌کند، فشار جعبه اکسیژن‌اش را کنترل می‌کند، پست‌های رادیویی‌اش را امتحان می‌کند و تمام سفارشات لازم را به او یادآوری می‌کند و او را هنگام رفتن، همانند مادری که فرزندش را هنگام خطر کردن نظاره می‌کند، می‌نگرد. او همراه با خلبان جنگی، دست به دست به نسل‌های آینده نیز منتقل می‌شود و همه می‌خواهند بدانند گاووال چه شخصیتی است که سنت اگزوپری از او این طور نوشته:

«ما نزدیک بود در اثر فهم بی‌پایه‌مان در فرانسه از بین برویم. گاووال هست، او عشق می‌ورزد، متفکر می‌شود، شاد می‌گردد، غم می‌زند، او شبکه‌یی از پیوندهای صمیمانه و تنگناگ به وجود می‌آورد.» در سال ۱۹۴۲ پس از بازگشت از مأموریت، سنت اگزوپری با گاووال که حالا فرماندهی اسکادران هوایی را بر عهده گرفته، تجدید رابطه می‌کند. او در چمدان خود نلمه‌یی به یک گروگان و «شازده کوچولو» را به همراه دارد و به این ترتیب به تجسس‌های پروازی وسیع ۲۸۳ باز گردانده می‌شود و در عملیات اسکادران هوایی گروه پنجم شرکت می‌کند.

گاووال بعد از مأموریت ۲۹ ژوئن که آنتوان با موتوری از کار افتاده از دره پو ۲۵، که امروز به عنوان گریزگاه ۲۵ شناخته می‌شود، بازمی‌گردد، بسیار نگران و مضطرب است.

شبی در باستیا Bastia، گاووال با دیدن نور چراغ از زیر اتاق آنتوان، وارد اتاقش می‌شود، دیر وقت است و او



۵۰ فرانک فرانسه با تصویر سنت اگزوپری

دهد... تو نمی توانی تقاضای مرا رد کنی... چرا که دارد می‌گیرد. این وضعیت غم‌انگیز، گاووال را سخت متأثر می‌کند و اشک‌های او نیز بی‌اختیار سرازیر می‌شوند، سپس چمدان کوچک حاوی دست‌نوشته‌ها را برمی‌دارد و بدون این که به درستی معنی آن چه را رخ داده بود بداند، آن جارا ترک می‌کند.

مأموریت‌های خلبان برفراز آلپ آغاز می‌شود. خلبانان بعد از انجام کشیک‌های شبانه با ترتیب حق تقدم پرواز خود آشنا هستند، خلبانی که از مأموریتی بازمی‌گردد، و یا خلبانی که به قصد دیدار اقوام یا گرفتن مرخصی، حضور نداشته باشد، در انتهای صف قرار می‌گیرد. سنت اگزوپری در ۲۶ ژوئیه پس از بازگشت از مأموریت در ردیف ۱۱۳ یعنی آخرین شماره ترتیب قرار می‌گیرد. در اسکادران هوایی ۱۳ خلبان حرفه‌یی حضور دارند. کاپیتان گاووال و خود سنت اگزوپری، کاپیتان لیلو، Leleu، سینگلر Singler و دیگران.

خلبانان در دوره انتظار مأموریت، دور هم جمع می‌شوند و شب‌های خود را به آواز و خنده و شوخی می‌گذرانند و بالاخره لحظه تنهایی آنتوان که قبل از خواب با آن روبه‌رو می‌شود فرا می‌رسد او در این لحظات معمولاً نامه می‌نویسد و یا صفحه‌یی به دست نوشته دو اضافه می‌کند فردای آن شب آن را به گنجینه اسرارش که همان چمدان حاوی دست‌نوشته‌هایش است و حالا دیگر در اتاق گاووال محفوظ شده، می‌افزاید.

۳۰ ژوئیه آخرین شبی است که سنت اگزوپری در کنار آدم‌هاست. هنوز چند روزی از زمانی که سنت اگزوپری مرگ خود را به خانم و آقای ژنرال مست اعلام داشته نگذشته است، در این شب او منطقاً در ردیف شماره ۷ یا ۸ لیست پرسنل آمادباش قرار گرفته و نهایتاً اگر بعضی خلبانان بیمار باشند در ردیف ۵ و ۶، ولی همچنان از ردیف اول دور می‌ماند مگر این که خلبانان دیگر هم غایب باشند. هیچ کس به خاطر نمی‌آورد و پس از گذشت چندین دهه خاطره‌ها مختل شده است. منطقاً اگر ترتیب عملیات پرواز رعایت می‌شد و وضع هوا مناسب پیش‌بینی می‌شد او می‌توانست فردای آن روز تا دیروقت بخوابد و سپس طبق عادت همیشگی با پیژاما در شهر برسه بزند و یا در میان صخره‌ها حمام بگیرد. آنتوان طبق دستورات رسیده فردای آن شب، در ۳۱ ژوئیه پرواز خواهد کرد... آن چه که ترتیب این دوره را به هم می‌زند ساده است. کاپیتان لیلو، فرمانده عملیات، خلبانانش را اختصاصاً به بخش‌های مختلف منتقل کرده است. به ویژه، در کناره راست و کناره چپ ساحل رون Rhon. نام سنت اگزوپری در ردیف اول فهرست اسامی خلبانان

قرار دارد که کوچکترین گله‌وشکاباتی از این موضوع ندارد. او به این تکه از زمین که در آن متولد شده و همچنین به جاده‌یی که او را از آگای Agay دور نگه نمی‌دارد، علاقه خاصی دارد. نباید در انتخاب سنت اگزوپری دنبال لطف و عنایت خاص و یا وساطت گشت، ضمن این که خشونت و دقت ذهنی کاپیتان لیلو هرگونه تصویری از این نوع را نفی می‌کند. لیلو به خوبی می‌داند که برای جلوگیری از تسلیم شدن در برابر تقاضا و خواهش سنت اگزوپری برای پرواز، سعی شده او از انجام هر گونه مأموریت اضافی منع شود و در مورد پیشی گرفتن او از خلبان شماره ۵ هرگز کوچکترین یادداشتی به دست لیلو نرسیده و گرنه خلبان سنت اگزوپری قبل از ششمین شماره، موفق به انجام مأموریت نمی‌شد. او برای مأموریت می‌بایست از هوانوردی با دستگاه‌هایی که حساسیت و پیچیدگی آن مستلزم قدرت جسمانی بسیار جوان و تازه نفس باشد، صرفنظر کند و به پرواز جنگی تن دهد که در آن صورت چرخ‌دنده‌یی در کل دستگاه گول‌پیکری می‌شد که شب و روز شهرها، کارخانه‌ها، ابزار ارتباطی و دوربین‌های نظامی رایش سوم را مورد هدف و حمله قرار می‌داد.

خلبان سنت اگزوپری با تقلب از دنیا نمی‌رود، او مرگ خود را انتخاب می‌کند. لیست اسامی خلبانان برای انجام مأموریت پرواز، در محوطه و سالن غذاخوری اعلام شده است و سنت اگزوپری همانند دیگران می‌داند که هوا مساعد است و او می‌بایست فردای آن روز پرواز کند و همانند یک شاگرد مدرسه، با دقت بسیار خود را آماده مأموریتش می‌کند.

در آن شبی که همقطار آنتوان مورد حمله واقع می‌شود او نمی‌تواند به مرگ زی‌نمایدیش. او اصل قربانی شدن بدون اعتراض و بدون شادی را پذیرفته است.

گاووال می‌افزاید: ما سخت در اشتباه بودیم که ناشیانه تصور می‌کردیم که آنتوان از افتخار و عطوفت اشباع شده، اشتباهی بزرگ بود، چرا که این افتخار چون

جوهری به لباس‌های او دوخته شده بود بدون آن که خود اطلاعی از آن داشته باشد و حقیقتاً او دارای این جواهر بود و ما به وضوح درخشش آن را می‌دیدیم. همگی ما غیر از خود او شهرتی که از این طریق نصیب وی می‌شود، اهمیتی نمی‌دادیم، او بیشتر در قبال رفتار تحقیرآمیز ژنرال دوگل نسبت به خودش حساس است و قابش جریحه‌دار شده. و همگی ما نیز از آن رنج می‌بریم چرا که رهبر فرانسه آزاد قبول نمی‌کند که حتی یک بار زحمت دیدار با خلبانان فرانسوی را به خود بدهد که هر شب همراه با بمب‌افکن‌های سنگین R.A.F از بریتانیای بزرگ می‌رفتند، می‌بایست از این خلبانان که در این نبرد جان‌های خود را فدا می‌کردند و مایه افتخار همگان بودند، قدردانی می‌شد، در حالی که آن‌ها در طول این مدت کمترین پیغام محبت‌آمیز و کوچکترین توجه شخصی از جانب رهبر وقت فرانسه دریافت نمی‌کنند. وضعیت سنت اگزوپری از هیچ اسفناک‌تر است، اطرافیان پیشوای فرانسه آزاد، منابع ان انتشار و پخش کتاب‌های «خلبان جنگی» و «نامه‌یی به یک گروگان» می‌شوند.

سنت اگزوپری در آخرین شب زندگیش دو نامه می‌نویسد که همچون پیغامی که به ظاهر پس از مرگ مؤلف چاپ شده باشد به دست گیرنده‌هایش خواهد رسید و آن‌ها را به فرمانده اسکادران متفقین می‌سیارده. در یکی از آن‌ها می‌نویسد: «... چنان چه من سقوط کردم، تأسف هیچ چیزی را نخواهم خورد...» تأسف برای هیچ چیز؟ حتی مادر یا دوستان؟ حتی عشق؟ و در دیگری چنین می‌نویسد: «... من چهار بار به درگاه مرگ رسیدم و این مسأله به طرز گیج‌کننده برایم بی‌تفاوت است...» به طرز گیج‌کننده‌یی بی‌تفاوت؟! این تنها در صورتی امکان‌پذیر است که کسی را دوست نداشته باشید و یا هیچ کس شما را دوست نداشته باشد و یا این طور بیندازید.

باید اعتراف کرد که در این دوره از زندگی‌اش، که از زادگاه، چشم‌پنداز او را تا بدان حد تیره کرده که به خود



**آنتوان ترمزها را
رها می‌کند و
شتاب ایجاد شده
او را به عقب هل
می‌دهد سپس
چرخ‌ها و پردهای
هوایما را به
داخل می‌برد و
همچون نت ارگی
بر فراز آسمان به
پرواز درمی‌آید.**

قبولانده که شب تار همه چیز را در بر خواهد گرفت، سنتاگزوپری خود را توسط کسانی که سرنوشت ملی را در دست دارند محکوم می‌پندارد، او خودکشی نخواهد کرد، چرا که یک خلبان خود را سربعنیست نمی‌کند، ولی آیا چنان چه توسط شکاری‌ها غافلگیر گشت، هیچ اقدامی برای جلوگیری از مرگ خود نخواهد کرد؟ عجب شوخی مسخره‌یی! این نیز امکان ندارد و هرگز چنین چیزی دیده نشده است. او چون هر خلبان دیگری در این موقعیت مانور خواهد داد و سعی در نجات خود خواهد داشت. او زمانی که بر فراز قتلگاه خود پرواز می‌کند، دلزده از تنهایی بلخانیات‌های مردان بزرگ آشنا می‌شود. سایه، آسمان او را تصرف می‌کند.

در این روز، یکی از خلبانان سابق گروه ۲۲۳ بدون این که متوجه باشد، در ارتباط با مرگ یک همقطار جمله کوتاهی از کونراد Conrad را تکرار می‌کند: «... او یکی از ما بود.» که عقیده او را بر این که سرنوشت مشترک غم‌انگیزی در پیش روی همگی‌شان است، تأیید می‌کند.

با این وجود، در آن شب سنت اگزوپری از قرارگاه خارج می‌شود و هیچ کس به یاد نمی‌آورد چه کسی وی را همراهی کرده است. او می‌بایست به باستی نزد عده‌یی از ستایشگران گمنامش دعوت شده باشد. بعد از نیمه شب هنگامی که کاپیتان سیگل و لیلو از شهر باز می‌گردند، اتاق آنتوان خالی است. سیگل خوشحال می‌شود و به لیلو می‌گوید: «... اگر او این جا نباشد پس من به جای او خواهم رفت...» خلبانان وقتی به حرفه خود عشق بورزند، از این حقه‌ها برای هم سوار می‌کنند. به محض این که مأموریتی تعیین می‌شود، همه منتظرند که چنان چه به نحوی آن مأموریت رها شود، مینان را در دست خود گیرند. یک جنجال واقعی...

بنابراین چنان چه صبح روز بعد، سنت اگزوپری خواب بماند، سیگل با چشمانی آبی که در زیر پیشانی بلند و موهای کاهی رنگش، از تصور خشم کودکانه سنتاگزوپری برق می‌زند، در آسمان خواهد بود.

در این ساعت کاپیتان کانت از اوینیون Avignon، به کشیک دریاچه گارد پیغام می‌فرستد که یک هوایمای متفکین در بالای ساحل کورس، مورد هدف دشمن قرار گرفته و منفجر شده است. مأموری که خبر را دریافت می‌کند با دقت بسیار تاریخ خبر را ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۴ ثبت می‌کند و چهار سال بعد هنگامی که در انتشارات گالیمار فعالیت خود را آغاز می‌کند، تصور می‌شود که او در محل سقوط سنت اگزوپری حضور داشته است. در واقع، این سقوط به ستوان مردیت همقطار آنتوان مربوط می‌گردد چرا که دو هوایمای ارتش متفق نمی‌توانند همزمان در فاصله بسیار نزدیک به ساحل کورس که مملو از اسپیت‌فایر و گشت‌های

این دلیل که نسبت به او احترام زیادی قائل است و برایش ابراز نگرانی می‌کند. اوریز همیشه او را ساکت و کم حرف و نگران دیده، غیر از مواقعی که در بازی ورق شناس با او همراه بوده است.

هوایما به حرکت در می‌آید. ساعت ۹ صبح و به گفته اوریز ساعت هشت و ربع، سنتاگزوپری بالایتینگ خود آماده برخاستن از زمین می‌گردد. در مقابل او چشم‌اندازی از کوه‌های تاریک که در مه غلیظی فرورفته، دیده می‌شود. در این صبح تابستان که چوپانان اهل کورس، گله بزهای خود را برای چرا به بوت‌زار آورده‌اند، صحنه‌یی را برای مرگ یک قهرمان تداعی می‌کنند؟! لایتینگ، در حالی که کاملاً در جهت هدف متمرکز شده به لرزه در می‌آید و اگر او را چون صلیبی در آسمان ببینیم، چه زیباست این لایتینگ! خلبان آنتوان ترمزها را رها می‌کند و شتاب ایجاد شده او را به عقب هل می‌دهد. سپس چرخ‌ها و پردهای هوایما را به داخل می‌برد و همچون نت ارگی بر فراز آسمان به پرواز در می‌آید. دریا تازیر بال‌هایش پیش می‌رود و همچون اینه لاجوردی کمرنگی با نقش‌های مرمرین بال‌ها را مزین می‌کند و از دور چون پوششی چرمین به نظر می‌آید.

ستوان دوریز ناگهان به خاطر می‌آورد که دستگاه شارژ هوایما را بررسی نکرده است. او هنوز به خاطر این موضوع خودش را نمی‌بخشد، در حالی که این مساله دارای اهمیت چندانی نیست چرا که آنتوان پس از گذشت ۲۰ دقیقه، در صورت ملاحظه ضعف سیستم الکترونیکی می‌بایست به با ستیا بازمی‌گشت. به زودی سواحل اروپا در زیر دماغه هوایما شناور می‌گردد. برای آنتوان کافی خواهد بود که دگمه‌یی را بفشارد تا دوربین عکاسی را به راه بیاندازد ولی او قبل از این که گردش حلقه فیلم در دوربین به پایان برسد، خواهد مرد.

۲۵ دقیقه بعد از آغاز پرواز، آنتوان صورت خود را با ماسک اکسیژن می‌پوشاند و مخزن آن را باز می‌کند، سپس رتوستات گرمای لباس کارش را می‌چرخاند و

هوایی می‌سیر شمیته‌هاست Messerschmitt مورد حمله واقع شده باشند.

کاپیتان گاووال فرمانده اسکادران و کاپیتان لیلو فرمانده عملیات در صبح روز ۳۱ ژوئیه به عنوان دو شاهد باید در محل حاضر می‌بودند. کاپیتان لیلو وظیفه تأیید مأموریت و تعیین ساعت پرواز و شماره هوایما را که ۲۲۳ مشخص گردیده برعهده داشت. هیچ کدام از این دو شاهد هنوز از خواب بیدار نشده‌اند. ساعت ۷ صبح هنگامی که سیگل مشغول صرف صبحانه است، آنتوان به طور ناگهانی در مقابل او ظاهر می‌شود و با نگاه تهدیدآمیز و غضبناکی به او می‌گوید: «... که می‌خواستی اونو از من کش بری؟! ای پستفطرت!...»

سیگل هنوز این خاطره را به یاد می‌آورد، او لبخندی می‌زند و دیگر با فشاری نمی‌کند و به اتاق خود برمی‌گردد که بخوابد. تنها با خود می‌گوید که در این شب او به اندازه کافی نخوابیده است. سرگرد دوریز Duriez، معاون کاپیتان لیلو، که در حال استراحت به سر می‌برد به کاپیتان سنت اگزوپری سلام می‌کند و با هم در مورد وضعیت هوا تبادل نظر می‌کنند و سپس او را به بیرون از محوطه به سمت جیب سواری‌اش هدایت می‌کند. او جولی است لاگراندام با صورتی استخوانی و صدایی بم که نویسنده کتاب پرواز شبانه به شدت مورد تحسین و احترام‌اش است و اوست که در زمان غیبت گاووال و لیلو بار مسئولیت‌های آنتوان، از جمله آماده کردن لباس‌های مخصوص پرواز، کنترل جعبه همراه حاوی اکسیژن و نظایر آن را به دوش می‌کشد. هوایما آماده است، سنت اگزوپری از پله‌های هوایما بالا می‌رود و در پست خلبانی قرار می‌گیرد. دوریز استقامت طناب‌ت چترنجات و ثبات صندلی‌اش را بررسی می‌کند، کلاه خلبانی را به او می‌دهد که با به سر گذاشتن آن همراه با لارینگوفون‌اش همچون روستایی پیری به نظر می‌آید.

برخلاف دوستانش، از نظر اوریز آنتوان مثل همیشه نگران و پر از مشغله فکری می‌نمود. شاید به

ی کوچک هواپیما را که هواپیما را در خط سیرش می دارد، تنظیم می کند.

در ارتفاع ۱۰ هزار متری و دمای ۵۰ درجه زیر لایتینگ با سرعت ۶۰۰ کیلومتر در ساعت به ن قلمرو دشمن پیشروی می کند و تنها بیم ظاهر شکاری ها را دارد. برای زیر نظر داشتن آن ها، آن باید هر ۱۰ تا ۱۵ ثانیه به آینه بی که تصاویر بالای را منعکس می کند نگاه می بیند. شکاری ها از ن، نمی توانند لایتینگ را مورد هدف قرار دهند و بالاتر از آن قرار گرفته و از آن پیشی بگیرند. ولی لیلو حلی ابداع کرده که نزدیکی آن ها را فوراً برملا سازد، در ارتفاعی که لایتینگ پرواز می کند، تخلیه نورها تولید بخارهایی می کند که مبدل به نوارهایی نمی می گردند. به طور معمول در ۱۰۰ یا ۲۰۰ پا بین تر این پدیده دیگر رخ نمی دهد. بنابراین لیلو به بانان توصیه می کند، که در این حاشیه هوانوردی نند تا ردشان نامریی بمانند. در عوض چنان چه کاری ها ناگهان ظاهر شوند، برای حمله می بایست تر از آن ها قرار بگیرند و با به دنبال کشیدن رد ایجاد ده شان، خود را لو می دهند و به سادگی می توان از نگ آن ها گریخت. پس تنها کافی است ارتفاع مناسب رد را پیدا کنند و هر ۱۵ ثانیه به آینه بالای سر خود لری بیندازند.

روی زمین گاووال از رفتن آنتوان بهت زده است. نه این خاطر که او رفته است، چرا که مأموریت بر فراز په های آلب از قبل پیش بینی و مهیا گشته بود، ولی بتنا به این خاطر که او نتوانسته بود بدون حضور او حرکت کند، سپس نگرانی و شاید حسادت غیرارادی که چرا دیگران توانسته بودند شوالیه اش را آماده و سوار بر زمین کنند، در حالی که از زمان اولین نشست وی با هواپیمای ۲/۳۳ در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۳۹، گاووال تقریباً در تمام پروازهای او حضور داشته و این بار سنت اگزوپری برای او صبر نکرده بود. آیا این مأموریتی بود که گاووال می توانست مانع آن گردد؟

گاووال نمی توانست با کشیک آن روز صبح آنتوان مخالفت کند، چرا که تا به حال نتوانسته بود انجام هیچ خواهشی را از وی دریغ کند، به خصوص بعد از آن شبی که آنتوان در مقابل او گریسته بود. در این جا نه ضعف در یکی دیده می شود نه تقصیری در دیگری. ولی با این حال گاووال همواره احساس ندامت و عذاب وجدان می کند از این که چرا موافقت نامه بی را که از ژنرال مست برای دور نمودن سنت اگزوپری از عملیات گرفته بود، به اجرا نگذاشته است. ولی اجرای این حقه مقدس آسان نبود و آنتوان به محض این که آن ها وارد این موضوع می شدند به توطئه بی که علیه وی صورت می گرفت پی می برد و گوش های خود را می گرفت و به آن ها گوش

گاووال از نگرانی و عصبانیت محوطه را در تمام جهانش می پیماید و این تب به تدریج تمام فضای اتاق عملیات و کارگاه ها را در بر می گیرد لایتینگ شماره ۲۲۳ به زودی می بایست پیدایش می شد اما آسمان همچنان خالی مانده بود.

ساعت ۱ بعد از ظهر با رادارها تماس می گیرند که او را نه در زمان رفت و نه برگشت شناسایی نکرده اند. وضعیت اضطراری به فرمانده کل گروه اعلان می گردد. در ساعت ۲/۵ بعد از ظهر آندوخته بنزین هواپیما تمام می شود و آنتوان دیگر نمی تواند در هوا دوام بیاورد. تا به این لحظه باید معجزه بی او را نجات داده باشد. شاید او توسط دشمن زندانی شده باشد و جنگ به زودی تمام خواهد شد ولی جست و جوی های بعدی نشان می دهند که در این روز هیچ گونه حمله هوایی صورت نگرفته است. یک نور امید دیگری باقی مانده است. شاید او در سوئیس و یا در بوته زارهای ساوویارد Sovoyard فرود آمده باشد، و یا به تصادف هنگامی که در کنار ساحل ماریسی Marseille با پرواز یکنواختی جلو می رفته، هواپیمایش در دریا منهدم گشته. چنان چه ۲۰ سال بعد یک افسر آلمانی ادعا می کند هواپیمای متفقین را مشاهده کرده که در سطح دریا منفجر شده که نشان دهنده این است که رادارها او را دنبال نکرده اند. شب هنگام، فرمانده سنت اگزوپری، از گروه پنجم اسکادران هوایی عکاسی حرفه بی، از عملیات بازنگشته و گمشده محسوب می شود.

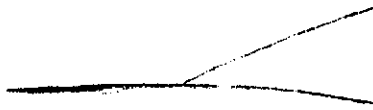
از او تنها چند لباس در اتاقش و چمدان کوچکی محتوی دستنوشته سنگین دژ در اتاق گاووال باقی مانده است. بقایای وسایلی که بعداً در موزه ها منسوب به او، به نمایش گذارده می شوند، به همان اندازه دروغین است که اشیای مقدس نسبت داده شده به پیامبران، در کلیساها.

بعد از ظهر فردای آن روز خلبانان اسکادران گاووال، در کنار ساحل دریا به شادمانی و آواز می پردازند. در هوانوردی، همیشه سقوط دوستان را جشن می گیرند، با اندیشیدنی به آن ها و در مقابل آن چه که دوست می داشته اند:

و امروز افسانه سنت اگزوپری و جشن هایی که به یاد بسیاری از دوستان از دست رفته اش بر پا داشته، دنیا را به خود جلب کرده است. همه کوه های آلب بارها به امید به دست آمدن ردی از او کاویده شده، اما هیچ نشانی از او نیافته اند، زمین آرامگه او و آسمان با ستارگانش چون تاجی است بر مزار او.



- Carpanic به معنای نجار کنایه از نام کتابخانه کارپنتراس
- Carpantras
- هواپیمای خوفناک آلمان در جنگ جهانی دوم.



نمی داد. در هیچ صورتی گاووال نمی توانست زیر قول خود بزند و مانع از کشته شدن وی در جنگ گردد، ولی در عین حال نیز نمی توانست خود را با دانستن این که او به این راه می رود، مقصر نشمارد.

موضوع زمانی که به از دست دادن شخصی چنان محبوب دنیا مربوط می گردد، یک تراژدی نامیده می شود. تمام شرایط برای مرگ این قهرمان فراهم شده است و هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند بین قربانی و تقدیر قرار گردد.

چنان چه تمام شرایط برای جلوگیری از انفجار هواپیما در نظر گرفته شده باشد اگر حتی چند قطره بخار آب در جریان اکسیژن ذخیره شده، یخ ببندد یا لوله بی بگیرد و یا دریچه بی بسته شود، خلبان کم کم هوشیاری خود را از دست داده و از هوش می رود. همچنین امکان دارد چنان چه بیش از حد به مخزن اکسیژن فشار آورده شود، هوایش تخلیه گردد و آنتوان نیز همواره عادت داشت که به محض آغاز پرواز تنفسی از اکسیژن استفاده کند.

اگر هنگام از هوش رفتن، دست ها روی دسته سکان قرار گرفته باشد، لایتینگ حرکتی زیگزاگی انجام خواهد داد، زمانی شتاب می گیرد و بالا می رود سپس خود به خود باز می گردد و دوباره حرکتش اوج می گیرد تا هنگامی که به لایه های قابل تنفس جو برسد و خلبان هوشیاری خود را بازیابد در این صورت خلبان بیدار می شود و با بیرون آوردن ترمزهای هواپویایی (آژوردینامیک) شرایط را به صورت اولیه باز می گرداند و چنان چه هواپیما بیش از حد شتاب گرفته باشد و به حالت اولیه باز نگردد، احتمال درگیر شدن با حرکت ماریچی شدیدی می رود که در عرض ۳۰ ثانیه امکان برخورد با کوه ها را پیدا می کند و خلبانی که متوجه چنین حرکتی می شود، برای متوقف کردن این حرکت دورانی نیاز به فضای مناسب دارد که در غیر این صورت هواپیما در حین پرواز متلاشی می شود و از این دستگاه و خلبان اش جز خرده گردهایی از بقایایشان بر روی زمین باقی نخواهد ماند. هنگام ظهر در فرودگاه بورگو،